

طبقات

جلد سوم

مهاجرین در جنگ بدر

محمد بن سعد کاتب واقدی

(۲۳۰-۱۶۸ هـ.ق)

ترجمه

دکتر محمود مهدوی دامغانی

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تهران، ۱۳۷۴

این اثر ترجمه‌ای است از:

محمد بن سعد کاتب الواقدی، الطبقات الکبیره

القسم الاول: فسی البدرین من المهاجرین، عنی
بتصحیحہ و طبعہ ادوارد سخر ناظر مدرسه اللغات
الشرفیہ بمدينة برلین عامۃ الملاد آلامانیہ، لیڈن،
مطبعہ بریل، ۱۳۲۲ هـ.ق.

انتشارات فرهنگ و اندیشه

محمد بن سعد کاتب الواقدی

طبقات

جلد سوم

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی

چاپ اول: تاسنار ۱۳۷۴، تهران

۲۲۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانه چاپگستر به چاپ رسید.

این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹-۰-۹۰۳۶۷-۹۶۴ (دوره ۸ جلدی)

ISBN 964-90367-0-9 (8 vol. set)

Printed in Iran

فهرست مطالب

طبقه نخست / ۱ ﴿ طبقه اول از پیشگامان مسلمانان که در جنگ بدر حضور داشته‌اند / ۲ ﴿ محمد رسول خدا (ص) / ۲ ﴿ حمزه بن عبدالمطلب / ۳ ﴿ علی ابن ابی طالب رضی الله عنه / ۱۳ ﴿ اسلام و نماز علی (ع) / ۱۴ ﴿ گفتار پیامبر (ص) به علی (ع) که آیا خشنود نیستی منزلت تو نسبت به من چون منزلت هارون به موسی (ع) باشد جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود / ۱۶ ﴿ صفات ظاهری علی بن ابی طالب علیه السلام / ۱۸ ﴿ لباس علی علیه السلام / ۲۰ ﴿ شب کلاه و خاتم و انگشتری و نقش خاتم علی علیه السلام / ۲۲ ﴿ کشته شدن عثمان بن عفان و بیعت با علی ابن ابی طالب (ع) / ۲۳ ﴿ علی و معاویه و جنگ میان آن دو و موضوع حکمیت / ۲۴ ﴿ عبدالرحمن بن ملجم مرادی و بیعت علی و رد کردن آن حضرت بیعت او را و گفتار علی (ع) که همانا ریش من از خون سرم خضاب خواهد شد و تمثیل چستن علی (ع) به شعر و کشتن عبدالرحمن علی علیه السلام را و چگونگی کشته شدن عبدالرحمن به دست حسین بن علی (ع) و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه / ۲۵ ﴿ زید العجب (زید بن حارثه) / ۲۳ ﴿ ابو مرثد غنوی / ۳۹ ﴿ مرثد بن ابی مرثد غنوی / ۳۹ ﴿ انسه از ادکرده رسول خدا (ص) / ۴۰ ﴿ ابوبکشه / ۴۰ ﴿ صالح شقران / ۴۱ ﴿ عبیده بن حارث / ۴۲ ﴿ طفیل بن حارث / ۴۲ ﴿ حصین بن حارث / ۴۴ ﴿ مسطح بن اثاثه / ۴۴ ﴿ عثمان بن عفان / ۴۴ ﴿ اسلام آوردن عثمان بن عفان / ۴۵ ﴿ لباس عثمان / ۴۷ ﴿ داستان شورا و سرانجام کار آن / ۵۱ ﴿ بیعت با عثمان بن عفان / ۵۲ ﴿ داستان مصریها و محاصره عثمان / ۵۴ ﴿ آنچه به عثمان برای اینکه خود را از خلافت خلع کند پیشنهاد شد و پاسخ او / ۵۵ ﴿ کشته شدن عثمان بن عفان / ۶۲ ﴿ سخن از آنکه عثمان قرآن را در یک رکعت نماز می خواند / ۶۵ ﴿ میراث عثمان و مدت عمر او و محل دفن او / ۶۶ ﴿ کسانی که عثمان را دفن کردند، و هنگام دفن او، کسانی که جسد او را جمع کردند و کسی که بر او نماز گزارد و کسی که در گور او وارد شد و کسانی که او را

تشیع کردند و محل دفن او / ۶۷ * آنچه اصحاب پیامبر(ص) گفتند / ۶۸ * ابوحنیفه / ۷۳ * سالم
 آزادکرده ابوحنیفه / ۷۴ * عبدالله بن جحش / ۷۷ * یزید بن رفیش / ۷۹ * عکاشه بن محسن / ۷۹ *
 ابوسنان بن محسن / ۸۱ * سنان بن ابی سنان بن محسن بن حرنان / ۸۱ * شجاع بن وهب / ۸۱ *
 عقبه بن وهب / ۸۲ * ربیع بن اکتف / ۸۲ * محرز بن نضله / ۸۳ * اربد بن حمیره / ۸۳ * مالک بن
 عمرو / ۸۴ * مدلاج بن عمرو / ۸۴ * ثقف بن عمرو / ۸۵ * عتبیه بن غزوان / ۸۵ * خباب آزادکرده عقبه
 بن غزوان / ۸۶ * زبیر بن عوام / ۸۶ * گفتار پیامبر(ص) که فرمود: هر پیامبر را حواری ای است و حواری
 من زبیر بن عوام است / ۹۰ * وصیت زبیر و پرداخت وام او و مجموع میراثش / ۹۳ * کشته شدن زبیر
 و کسی که او را کشت و مدت عمر و محل گور او / ۹۵ * حاطب بن ابی بلتعنه / ۹۹ * سعد آزادکرده حاطب /
 ۱۰۰ * مصعب الخیر / ۱۰۰ * فرستادن پیامبر(ص) مصعب را به مدینه برای آموختن فقه به انصار /
 ۱۰۲ * بر دوش کشیدن مصعب پرچم رسول خدا(ص) / ۱۰۴ * سویب بن سعد / ۱۰۶ * طلیب بن
 عمیر / ۱۰۶ * عبدالرحمن بن عوف / ۱۰۷ * همسر و فرزندان عبدالرحمن بن عوف / ۱۱۰ *
 اجازه دادن پیامبر(ص) به عبدالرحمن بن عوف در مورد پوشیدن حریر / ۱۱۲ * صفات ظاهری
 عبدالرحمن بن عوف / ۱۱۵ * سرپرستی عبدالرحمن از شوری و حج / ۱۱۵ * مرگ عبدالرحمن بن
 عوف و چگونگی برداشتن تابوت او و آنچه پس از مرگ او گفته شد / ۱۱۷ * وصیت عبدالرحمن بن عوف
 و میزان میراث او / ۱۱۷ * سعد بن ابی وقاص / ۱۱۸ * اسلام سعد بن ابی وقاص / ۱۲۰ * نخستین
 کسی که در راه خدا تیر انداخت / ۱۲۱ * گفتار رسول خدا(ص) به سعد که پدر و مادرم فدای تو باد / ۱۲۲ *
 وصیت سعد رحمه الله / ۱۲۴ * مرگ سعد بن ابی وقاص و دفن او / ۱۲۷ * نمازگزاردن بر جنازه سعد
 و چگونگی حمل آن / ۱۲۷ * عمیر بن ابی وقاص / ۱۲۹ * عبدالله بن مسعود / ۱۳۰ * وصیت و آنچه
 عبدالله بن مسعود به آن سفارش کرد / ۱۳۷ * مقداد بن عمرو / ۱۳۹ * خباب بن ارت / ۱۴۱ *
 ذوالیدین یا ذوالشمالین / ۱۴۴ * مسعود بن ربیع / ۱۴۵ * ابوبکر / ۱۴۶ * اسلام ابوبکر / ۱۴۸ *
 موضوع غار و هجرت به مدینه / ۱۴۹ * نمازی که پیامبر(ص) به هنگام رحلت خود به ابوبکر دستور
 فرمود بگزارد / ۱۵۴ * بیعت با ابوبکر / ۱۵۶ * صفات ظاهری ابوبکر / ۱۶۲ * وصیت ابوبکر / ۱۶۵ *
 طلحه بن عبدالله / ۱۸۳ * صهیب بن سنان / ۱۹۴ * عامر بن فهیره / ۱۹۷ *
 بلال بن رباح / ۱۹۹ * ابوسلمه بن عبدالاسد / ۲۰۵ * ارقم بن ابی ارقم / ۲۰۷ * شماس بن عثمان /
 ۲۰۹ * عمار بن یاسر بن عامر / ۲۱۰ * معتب بن عوف / ۲۲۷ * عمر بن خطاب / ۲۲۷ *
 مسلمان شدن عمر / ۲۲۹ * هجرت عمر بن خطاب و برادری او / ۲۳۲ * به خلافت رسیدن عمر / ۲۳۴ *
 زید بن خطاب / ۲۳۶ * سعید بن زید / ۲۳۸ * عمر بن سراقه / ۲۳۴ * عامر بن ربیع بن مالک /

- ۳۳۴ ✻ عاقل ابن ابی بکیر / ۳۳۵ ✻ خالد بن ابوبکیر / ۳۳۶ ✻ ایاس بن ابوبکیر بن عبدیاللیل / ۳۳۷ ✻
 عامر بن ابوبکیر بن عبدیاللیل / ۳۳۷ ✻ واقد بن عبدالله بن عبدمنات / ۳۳۷ ✻ خولی بن ابی خولی / ۳۳۸ ✻
 مهج بن صالح آزادکرده عمر بن خطاب / ۳۳۸ ✻ خنیس بن حذافه / ۳۳۹ ✻ عثمان بن مظعون / ۳۴۰ ✻
 عبدالله بن مظعون / ۳۴۵ ✻ قدامه بن مظعون / ۳۴۶ ✻ سائب بن عثمان بن مظعون / ۳۴۶ ✻ معمر
 بن حارث بن معمر / ۳۴۷ ✻ ابوسبرة بن ابورهم / ۳۴۷ ✻ عبدالله بن منخرمه / ۳۴۸ ✻ حاطب بن عمرو /
 ۳۴۹ ✻ عبدالله بن سهیل بن عمرو / ۳۴۹ ✻ عمیر بن عوف / ۳۵۰ ✻ وهب بن سعد بن ابی سرح / ۳۵۱ ✻
 سعد بن خوله / ۳۵۱ ✻ ابو عبیده بن جراح / ۳۵۲ ✻ سهیل بن بیضاء / ۳۵۷ ✻ صفوان بن بیضاء /
 ۳۵۸ ✻ معمر بن ابی سرح / ۳۵۸ ✻ عیاض بن زهیر / ۳۵۹ ✻ عمر بن ابی عمرو بن ضبه بن فهر / ۳۵۹ ✻

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طبقه نخست

اسامی اشخاصی که از مهاجران و انصار یا غیر ایشان بوده و از اصحاب رسول خدا(ص) شمرده شده‌اند و فرزندان و کسانی که بعد از ایشان آمده‌اند و اهل فقه و علم و راوی حدیث بوده‌اند و نام و نسب و کنیه و صفات ایشان در اختیار ما قرار گرفته است به صورت طبقه طبقه نقل خواهد شد.

محمد بن سعد از قول محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله، از عمویش زُهری، از عرو و از ابن ابی حبیبه، از داود بن حصین، از عکرمه و از محمد بن صالح بن دینار، از عاصم بن عمر بن قتاده و یزید بن رومان و از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی، از پدرش و از عبدالمجید بن ابی عبس، از پدرش و از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از ابوالخوثرث، از محمد بن جبیر بن مطعم و از افلح بن سعید قرطبی، از سعید بن عبدالرحمن بن رقیبش و از کسان دیگری جز ایشان از دانشمندان و اهل مدینه، همچنین حسین بن بهرام از ابومعشر نجیح مدنی و زُریم بن یزید مقری، از هارون بن ابی عیسی، از محمد بن اسحاق، و احمد بن محمد بن ایوب از ابراهیم بن سعد، از محمد بن اسحاق و اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه، از عمویش موسی بن عقبه و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری از زکریاء بن زید بن سعد اشهلی، و زکریاء بن یحیی بن ابی الزوائد سعدی و ابو عبیده بن عبدالله بن محمد بن عمار بن یاسر و ابراهیم بن نوح بن محمد ظفیری و از دیگران که اهل علم و نسب شناس بوده‌اند، اسامی کسانی که با رسول خدا(ص) در بدر شرکت داشته‌اند و شمار نقیبان و نام ایشان و دیگر اصحاب رسول خدا(ص) و نیز ابونعیم فضل بن دکین و معن بن عیسی اشجعی قزاز (ابریشم فروش) و هشام بن محمد بن سائب بن بشیر کلبی

از قول پدرش و دیگر دانشمندان و اهل علم و نسب همگی اخباری در مورد نام اصحاب رسول خدا (ص) و افرادی که پس از ایشان بوده و از تابعان هستند و اهل فقه و علم و روایت حدیث بوده‌اند مطالبی گفته‌اند که همه را جمع کرده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام در جای خود آورده‌ام.

طبقة اول از پیشگامان مسلمانان که در جنگ بدر حضور داشته‌اند

از مهاجران نخستین که از سرزمین و کنار اموال خود بیرون رانده شده بودند^۱ و آنانی که پیش از ایشان در خانه ایمان جا گرفتند^۲ و همپیمانان و وابستگان ایشان و کسانی که رسول خدا (ص) برای آنان از غنایم سهمی منظور فرموده است.

در جنگ بدر از مهاجران قریش از خاندان هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانة بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان که از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم (ع) هستند، این اشخاص بودند، ضمناً تمام قبایل قریش در فهر نسب مشترک دارند.

محمد رسول خدا (ص)

فرخنده و پاکیزه و سرور مسلمانان و امام پرهیزگاران و رسول پروردگار جهانیان است و فرزند عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادر آن حضرت آمنه دختر وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر است. فرزندان رسول خدا (ص) عبارت‌اند از قاسم که کنیه رسول خدا هم از نام اوست و پیش از بعثت متولد شد و عبدالله که به طیب و طاهر هم معروف است و او از این جهت به این دو لقب معروف شده که پس از بعثت متولد شده است و زینب و ام‌کلثوم و رقیه و فاطمه که مادر همه‌شان خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است و نخستین بانویی است که پیامبر (ص) با او ازدواج فرموده است و ابراهیم پسر رسول خدا (ص) که مادرش

۱ و ۲. ماخوذ از آیات شماره ۸ و ۹ سوره بنجاه و نهم احشور و برای اطلاع بیشتر رکنه: ابوالفتح رازی، تفسیر، ج ۱۱، ۱۱۱-۱۱۰. جاب مرحوم آقایی شعرانی، ص ۱۱۱-۱۱۰.

ماریه قبطیه است و او را مقوقس فرمانروای اسکندریه برای پیامبر (ص) فرستاده بود. هشام بن محمد بن سائب کلبی از قول پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «ترتیب سنی فرزندان رسول خدا (ص) چنین بوده است: قاسم، زینب، عبدالله، ام‌کلثوم، فاطمه، رقیه، قاسم اول فرزند آن حضرت بود که در مکه درگذشت و پس از او عبدالله هم مرد و عاص بن وائل گفت نسل پیامبر قطع شد و او اَبتر خواهد بود و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که به درستی که دشمن تو، خود اَبتر است.^۱

ماریه هم در مدینه در ذیحجه سال هشتم هجرت ابراهیم را برای پیامبر (ص) زایید که او هم در هیجده ماهگی درگذشت. گویند: بیماری رسول خدا (ص) روز چهارشنبه دو روز باقی مانده از صفر در خانه میمونه شروع شد و روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال یازدهم هجرت رحلت فرمود و هنگام نیمروز سه‌شنبه دفن شد. مدت اقامت آن حضرت در مدینه پس از هجرت ده سال بود و مدت توقف ایشان در مکه از هنگام بعثت سیزده سال بود، و در چهل سالگی مبعوث شد و در سال قبل متولد شده بود و به هنگام رحلت شصت و سه ساله بود. سلام و درود خدا بر او باد.

خفزة بن عبدالمطلب

شیر خدا و شیر رسول خدا و عموی پیامبر است. پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف است. مادرش هاله دختر اُهیب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بن مرّة و کنیه‌اش ابوعمار ه است. فرزندان حمزه نخست یعلی است که کنیه ابو یعلی هم داشته است و دیگر عامر که در کودکی درگذشته و مادر این دو دختر بلّة بن مالک بن عبادة بن حجر بن فائد بن حارث بن زید بن عبید بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس و انصاری است. دیگر عماره است که بدان مناسبت حمزه را ابوعمار ه هم می‌گفته‌اند. مادر عماره خولّه دختر قیس بن فهد و از انصار است که از قبیله بنی ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار بوده‌اند، فرزند دیگر حمزه اُمّامه دختر اوست که مادرش سلمی دختر عُمَیس و خواهر اسماء دختر عُمَیس و از خاندان خُفتم است. پس از شهادت حمزه، هلی (ع) و جعفر و زید بن حارثه هر یک

۱. آیه ۳ از سوره یکصد و هشتم - کونز - برای اطلاع بیشتر در مورد تفسیر این سوره و آیه، رکن: شیخ طوسی، بیان، ج

۱۰، چاپ نجف، بدون تاریخ، ص ۲۱۷ - م.

داوطلب بودند که اُمامة را نزد خود نگهداری کنند و پیامبر (ص) دستور فرمود از این جهت که خاله اش اسماء بنت عُمَیس همسر جعفر است؛ امامه پیش او باشد، پیامبر (ص) او را به عقد از دواج سلمة پسر ابوسلمه بن عبدالاسد مخزومی درآورد و فرمود این پاداش سلمه است ولی پیش از زفاف سلمه درگذشت. یَعْلَبی بن حمزة پنج پسر به نامهای عمارة، فضل، زَئیر، عقیل، و محمد داشته است ولی همگی در کودکی درگذشته اند و برای حمزه فرزند و عقیبی باقی نمانده است.

محمد بن عمر واقدی از عبیدالله بن عبدالرحمن بن مَوْهب، از قول محمد بن کعب قرظی نقل می کند: * روزی ابوجهل و عدی بن خَمراء و ابن الاصداء پیامبر (ص) را آزار و دشنام دادند که چون ابن خبیر به حمزه رسید خشمگین وارد مسجد الحرام شد و چنان با کمان ضربتی بر سر ابوجهل زد که سرش بشکست، و حمزه مسلمان شد و اسلام او موجب عزت پیامبر (ص) و مسلمانان گردید و اسلام حمزه در سال ششم بعثت و پس از آنکه پیامبر (ص) به خانه ارقم کوچیده بودند صورت گرفت.

واقدی از محمد بن صالح، از عمران بن مَناع نقل می کند: * چون حمزة به مدینه هجرت کرد در خانه کلثوم بن هدم وارد شد. و محمد بن صالح و عاصم بن عمر بن قتاده می گویند، حمزه به خانه سعد بن خیشمه وارد شده است.

واقدی از عبدالله بن محمد بن عمر نقل می کند: * پیامبر (ص) میان حمزه و زید بن حارثه پیمان برادری بست و حمزه روز جنگ احد وصیت خود را به زید بن حارثه کرد.

واقدی از شعیب بن عبادة، از زید بن رومان نقل می کند که می گفته است: * نخستین پرچمی که رسول خدا (ص) پس از آمدن به مدینه بست برای حمزة بن عبدالمطلب بود، و او را به فرماندهی سریه ای که سی سوار بودند گماشت و دستور فرمود تا ساحل دریا پیش بروند و کاروانی از قریش را که از شام به مکه باز می گشت فرو گیرند، کاروان مذکور مرکب از سیصد شتر و به فرماندهی ابوجهل بن هشام بود. حمزه بدون اینکه درگیری پیش آید از این سفر برگشت، محمد بن عمر واقدی می گویند: این خبر مورد اجماع است که نخستین پرچمی که رسول خدا بسته است برای حمزه بوده است.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم نقل می کند که پدرش می گفته است: * حمزه

روز جنگ بدر به کلاه خودش پر شتر مرغ زده بود، همچنین واقدی می گوید: در جنگ بنی قینقاع حمزه پرچم رسول خدا (ص) را به دوش می کشید و در آن هنگام هنوز حمل رایت معمول نبود.

حمزه که رحمت خدا بر او باد، روز جنگ احد که سی و دومه از هجرت گذشته بود شهید شد و به هنگام شهادت پنجاه و نه سال داشت و چهار سال از پیامبر (ص) بزرگتر بود. حمزه مردی میانه بالا بود، او را وحشی پسر حرب کشت و شکمش را درید و جگرش را بیرون کشید و برای هند دختر عتبه بن ربیعہ آورد و هند جگر حمزه را در دهان نهاد و جوید و سپس بیرون انداخت و آمد حمزه را مثلثه کرد و از تمام اندام او برای خود یاره و خلخال و بازو بند درست کرد و آنها و جگر حمزه را به مکه آورد.

حمزه را در بردی که بر تن داشت کفن کردند و چون سرش را با آن می پوشاندند پاهایش برهنه می ماند و اگر پاهایش را می پوشاندند، سرش برهنه می ماند. پیامبر (ص) فرمود سر و صورتش را با آن پوشانند و روی پاهایش بوته های سپنج ریختند.

و کعب بن جراح از هشام بن عروه، از پدرش نقل می کند: * حمزه را در پارچه ای کفن کردند.

واقدی از عمر بن عثمان جحشی، از قول پدرانش نقل می کند که می گفته اند: * حمزه و عبدالله بن جحش را در یک گور دفن کردند و حمزه دایی عبدالله بن جحش بوده است. واقدی می گوید: ابوبکر و عمر و علی (ع) و زبیر برای دفن حمزه وارد گورش شدند و پیامبر (ص) بر لبه گور نشسته بود و رسول خدا فرمود: فرشتگان را دیدم که حمزه را غسل می دادند که او در آن روز جنب بود. حمزه نخستین شهید احد بود که رسول خدا بر او نماز گزارد و چهار تکبیر فرمود و سپس دیگر شهیدان را یکی یکی می آوردند و کنار او می نهادند و رسول خدا بر آن شهید و حمزه نماز می گزارد، آن چنان که هفتاد بار بر او نماز گزارد.

پیامبر (ص) شنید که بنی عبدالاشهل بر کشتگان خود گریه می کنند، فرمود: حمزه گریه کنندگانی ندارد. چون سعد بن معاذ این سخن را شنید زنان بنی عبدالاشهل را جمع کرد و در خانه رسول خدا آورد و آنان بر حمزه گریستند که چون رسول خدا بانگ گریه ایشان را شنید برای آنان دعا فرمود و دستور داد بازگشتند و از آن زمان تا کنون هر زنی از انصار که بخواهد بر مرده ای گریه کند نخست بر حمزه می گرید.

شهاب بن عباد عبدی از عبدالجبار بن ورد، از زبیر، از جابر بن عبدالله نقل می‌کند: «چون معاویه خواست آب چشمه‌ای را که در اُحد بیرون آورده بود جاری سازد. برایش نوشتند مجرای آن از محل قبور شهدای اُحد باید بگذرد. گوید: معاویه نوشت گورهای آنان را بشکافید و من خود دیدم که اجساد آنان را در حالی که همچون اشخاص خوابیده بودند برگردن مردم حمل می‌کنند، گوید: گوشه بیل به کنار پای حمزه گیر کرد و از آن خون بیرون آمد.

سفیان بن عیینه و اسماعیل بن ابراهیم اسدی از قول علی بن زید بن جدعان، از سعید بن مسیب نقل می‌کنند: «علی (ع) به پیامبر (ص) فرمود: آیا با دختر عموی خود حمزه که بهتر و زیباتر زن است ازدواج نمی‌کنی؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که حمزه برادر رضاعی من است و خداوند در مورد رضاع هم همان مواردی را که از لحاظ نسب ازدواج با آنان حرام است، حرام فرموده است.

عبدالله بن نمیر و محمد بن عبید از قول اعمش، از سعد بن عبیده، از ابو عبدالرحمن سلمی از علی (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است: «به پیامبر گفتم: می‌بینم در پی ازدواج با زنان قریش هستی ولی بستگان خودمان را رها می‌فرمایی؟ فرمود: مگر کسی را سراغ داری؟ گفتم: آری دختر حمزه، فرمود: او برادرزاده رضاعی من است.

محمد بن عبدالله انصاری از سعد بن ابی عروبه، از قتاده، از جابر بن یزید، از ابن عباس نقل می‌کند: «ازدواج با دختر حمزه به رسول خدا پیشنهاد شد، فرمود: او برادرزاده رضاعی من است و به وسیله رضاع همان کسانی که از طریق نسب محرم هستند، محرم می‌شوند.

موسی بن اسماعیل از حماد بن سلمه، از عمار بن ابی عمار نقل می‌کند: «حمزه به پیامبر (ص) گفت: جبرئیل را همچنان که هست به او بنمایاند، پیامبر فرمود: تو نمی‌توانی او را ببینی. گفت: با وجود این، فرمود: در جای خود بنشین، گوید: جبرئیل بر روی چوبی کنار کعبه که مشرکان جامه‌های خود را بر آن می‌افکندند و به طواف مشغول می‌شدند فرود آمد و پیامبر به حمزه فرمود: چشم بگشا و بنگر. حمزه نگریست و پاهای جبرئیل را که همچون زبرجد سبز بود دید و بیهوش به رو در افتاد.

عبدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از حارثه بن مُضَرَّب، از علی (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است: «روز جنگ بدر پیامبر به من فرمود حمزه را پیش من فراخوان و

حمزه از همگان به مشرکان نزدیکتر بود.

ابواسامه حماد بن اسامة و اسحاق بن یوسف ازرق، از ابن عون، از عمیر بن اسحاق نقل می‌کند که می‌گفته است: «روز جنگ احد حمزه بن عبدالمطلب در برابر پیامبر (ص) ایستاده و با دو شمشیر که در دست داشت جنگ می‌کرد و می‌گفت: من شیر خدایم و از هر سو حمله می‌برد. ناگاه پایش لغزید و به پشت افتاد و در همین هنگام وحشی او را دید و زوبینی به او زد و او را کشت. اسحاق بن یوسف می‌گوید: وحشی از دور زوبین پرتاب کرد یا نیزه انداخت و او را شهید کرد.

هؤذة بن خلیفة از عوف، از محمد نقل می‌کند که می‌گفته است: «هند دختر عتبة بن ربیعة روز احد همراه مشرکان آمده بود و نذر کرده بود که اگر بر حمزه دست یابند و او را بکشند، او از جگر حمزه بخورد. گوید: چون حمزه کشته شد و شهیدان را مثله کردند، قطعه‌ای از جگر حمزه را برای هند آوردند و آن را در دهان نهاد و گاز گرفت ولی نتوانست آن را بلع کند و فرو افکند و چون ابن خبیر به پیامبر (ص) رسید فرمود: خداوند گوشت و بدن حمزه را بر آتش برای همیشه حرام فرموده است، و محمد که (از راویان این حدیث است) می‌گفته است: بیچاره هند که چه گرفتاریهای دشواری دارد.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب، از شعبی، از ابن مسعود نقل می‌کند که ابوسفیان روز جنگ احد گفت: «مسلمانان را مثله کرده‌اند، و این کار بدون دستور من صورت گرفته است و من نه به این کار دستور دادم و نه از آن منع کردم و نه از آن خوشم آمد و نه ناراحت شدم و در عین حال مرا خوشحال نکرد، بلکه از این کار ناراحت شدم. گوید: و چون دیدند شکم حمزه پاره است هند جگرش را بیرون آورد و شروع به گاز گرفتن و به نیش کشیدن کرد و نتوانست چیزی از آن را بخورد. پیامبر (ص) پرسیدند: آیا هند چیزی از جگر حمزه خورد؟ گفتند: نه. فرمود: آری خداوند چیزی از بدن حمزه را وارد آتش نخواهد کرد.

خالد بن مخلد از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از زهری، از عبدالرحمن بن کعب بن مالک، از پدرش نقل می‌کند که «روز جنگ احد پیامبر فرمود: کسی پیکر و محل کشته شدن حمزه را دیده است؟ مردی گفت: ای رسول خدا، خداوند تو را گرامی بدارد من دیده‌ام، فرمود: ما را آنجا ببر. آن مرد راه افتاد و چون کنار جسد حمزه رسید، دید شکمش را دریده و او را مثله کرده‌اند، گفت: ای رسول خدا حمزه را مثله کرده‌اند. پیامبر (ص) را

خوش نبامد که بر پیکر حمزه بنگرد. میان دیگر شهیدان ایستاد و فرمود: خود گواه این شهیدانم آنها را همچنان با خون و زخمهایشان پیچید که هر مجروح که در راه خدا مجروح شود روز قیامت از زخم او ماده‌ای بیرون می‌ریزد که رنگش چون خون و بوی آن چون مشک است. هر کدام را که بیشتر قرآن می‌دانند زودتر در گور نهید و دفن کنید.

عمرو بن عاصم کلایی از صالح مزی، از سلیمان ثیمی، از ابو عثمان نهدی، از ابو هریره نقل می‌کند که: «چون حمزه شهید شد پیامبر (ص) کنار پیکر او ایستاد و منظری دید که هرگز چنان منظر دردناکی ندیده بود و بر پیکر مثله‌شده حمزه نگریست و فرمود: رحمت خدا بر تو باد، تا آنجا که می‌دانم بسیار رعایت پیوند خویشاوندی و کارهای پسندیده می‌کردی و اگر مسأله اندوه و غم دیگران که پس از تو زنده‌اند نمی‌بود خوشحال می‌شدم تو را به همین حال رهاکنم تا آنکه خداوند تو را از میان ارواح مختلف در محشر زنده کند و به خدا سوگند این رفتار که با تو کرده‌اند بر من بسیار دشوار است و به جای تو هفتاد نفر از ایشان را مثله خواهم کرد. در همان حال که پیامبر (ص) ایستاده بود خداوند آیات آخر سوره نحل را نازل فرمود (اگر عقوبت می‌کنید به همان اندازه که عقوبت شده‌اید عقوبت کنید... تا آخر آیات). پیامبر (ص) کفاره سوگند خود را پرداخت و از آنچه اراده فرموده بود خودداری و شکیبایی کرد.^۱

احمد بن عبدالله بن یونس از ابوبکر بن عیاش، از یزید، از مسم، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «روز جنگ احد چون حمزه شهید شد صفیه که نمی‌دانست چه بر سر حمزه آمده است به سراغ برادر آمد، گوید: علی (ع) و زبیر را دید. علی (ع) به زبیر گفت: موضوع را برای مادرت بگو. و زبیر گفت: تو موضوع را برای عمه‌ات بگو، گوید: صفیه به آن دو گفت: حمزه چه شده است؟ و آن دو چنان وانمود کردند که سخن او را نمی‌فهمند، در این هنگام پیامبر (ص) سر رسید و فرمود: می‌ترسم صفیه از اندوه دیوانه شود. پس دست بر سینه عمه خود نهاد و برایش دعا کرد. در این هنگام صفیه کلمه انا لله و انا الیه راجعون را بر زبان آورد و گریست، آن‌گاه پیامبر (ص) کنار جسد حمزه آمد و ایستاد و او را مثله کرده بودند. فرمود: اگر نه این است که زنها بی‌تابی می‌کنند جسد حمزه را به همین حال رها می‌کردم تا آنکه از چینه‌دان پرندگان و شکم درندگان برانگیخته شود، در این هنگام

۱. آیات ۱۲۶ تا ۱۲۸ سوره شانزدهم - نحل - شیخ طوسی در تبار می‌گوید: مسلمانان چنان گفتند که هفتاد نفر را مثله خواهیم کرد نه پیامبر (ص). رکن: تبار، ج ۶، چاپ نجف، ص ۴۲۰ - م.

پیامبر (ص) دستور داد شهدا را نه تا نه تا آورده و هر نه شهید را کنار حمزه می‌نهادند و پیامبر بر آنها نماز می‌گزارد و هفت تکبیر می‌گفت و پیکر نه شهید را برمی‌داشتند و نه شهید دیگر می‌نهادند و باز پیامبر (ص) بر آنها هفت تکبیر می‌گفت، تا از نماز بر ایشان فارغ شد. روح بن عبادة عثمان بن عمر و زید بن حباب از اُسامة بن زید، از زُهری، از انس بن مالک نقل می‌کنند: * چون رسول خدا (ص) روز جنگ احد از کنار جسد حمزه گذشت و ملاحظه کرد که بینی او را بریده و او را مثله کرده‌اند، فرمود: اگر نه این است که صفیه اندوهگین می‌شود او را به همین حال باز می‌گذاشتم تا پرنده‌گان و درندگان پیکرش را بخورند و روز قیامت از شکم آنان محشور شود، گوید: پیکر حمزه را در پارچه‌ای مختلط کفن کردند که چون سرش را می‌پوشاندند پاهایش بیرون می‌ماند و چون پاهایش را می‌پوشاندند سرش برهنه می‌ماند، گوید: پارچه کم و شمار شهیدان زیاد بود و گاه با یک پارچه یک یا دو یا سه مرد را کفن می‌کردند و هر دو یا سه نفر را در گوری دفن می‌کردند و می‌پرسیدند چه کسی بیشتر قرآن می‌داند و نخست او را دفن می‌کردند.

وکیع و عبدالله بن نمیر از هاشم بن عروة، از پدرش نقل می‌کردند که می‌گفته است * حمزه را تنهایی در یک پارچه کفن کردند.

فضل بن دکین از شریک، از ابراهیم بن مهاجر، از ابراهیم، از جناب نقل می‌کند که * حمزه را در بردی کفن کردند که چون سرش را می‌پوشاندند پاهایش بیرون می‌ماند و اگر پاهایش را می‌پوشاندند سرش بیرون می‌ماند؛ سرش را پوشاندند و روی پاهایش گباه اذخر ریختند.

عبدالله بن مسلمة بن قعب از محمد بن صالح، از یزید بن زید، از ابواسید سعدی نقل می‌کند که می‌گفته است * همراه پیامبر (ص) به هنگام دفن حمزه کنار گور ایستاده بودیم و چون ملافه را بر سر حمزه می‌کشیدند پاهایش برهنه می‌ماند و اگر روی پاهایش می‌کشیدند سرش برهنه می‌ماند، پیامبر (ص) فرمود: ملافه را بر سر و چهره‌اش بکشید و روی پاهایش را از این گباه بریزید، گوید: در این هنگام پیامبر (ص) سر خود را بلند فرمود و دید اصحاب گریه می‌کنند پرسید: چه چیزی شما را به گریه انداخته است؟ گفتند: امروز برای عموی شما حتی یک پارچه که او را کفن کنیم نمی‌یابیم. فرمود: همانا برای مردم زمانی فرا خواهد رسید که به روستاهای بزرگ بیلاقی خواهند رفت و آن جا به خوراکی و لباس و مرکب بلکه مرکبها دسترسی خواهند یافت و برای خاندان خود خواهند نوشت که به سوی ما بشتابید که

مدینه سرزمین برهنه و خشک است و حال آنکه اگر بدانند مدینه برای ایشان بهتر است، هرکس باسختی و گرفتاری مدینه بسازد و صبر کند من روز قیامت شاهد و شفیع او خواهم بود.

عمرو بن عاصم کلابی از سلیمان بن مغيرة، از هشام بن عروة نقل می‌کند: «صفیه دختر عبدالمطلب با دو پارچه آمد و می‌خواست برادر خود حمزه را در آن دو پارچه کفن کند، گوید: رسول خدا (ص) به زبیر بن عوام که پسر صفیه بود فرمود: مواظب این بانو باش، زبیر به استقبال مادر خود رفت که او را برگرداند، صفیه گفت: اگر چنین کنی از تو راضی نخواهم بود و الهی بی‌مادر شوی و خود را کنار جسد حمزه رساند که مردی دیگر از انصار هم کنار او شهید شده و به زمین افتاده بود، حمزه را در پارچه‌ای که بزرگتر بود کفن کردند و آن مرد انصاری را در پارچه دیگر کفن کردند.

محمد بن عبدالله انصاری از اشعث نقل می‌کرد: «از حسن پرسیدند: آیا شهیدان احد را غسل دادند؟ گفت: آری، و رسول خدا فرمود: فرشتگان را دیدم که حمزه را غسل می‌دادند.

وکیع و فضل بن دکین از شریک، از حصین، از ابومالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) بر هر ده نفر از شهدای احد نماز گزارد و هر مرتبه بر حمزه هم نماز می‌گزارد.

محمد بن فضیل بن عروان از یزید بن ابوزیاد، از عبدالله بن حارث نقل می‌کند: «رسول خدا (ص) نخست بر جسد حمزه نماز گزارد و نه تکبیر گفت، آن‌گاه جسد دیگری آوردند که بر او هفت تکبیر گفت، سپس دیگری را آوردند که بر او پنج تکبیر گفت و بدین ترتیب بر همگان نماز گزارد و تکبیرها را طاق می‌فرمود.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب، از شعبی، از ابن مسعود نقل می‌کند: «پیامبر جسد حمزه را گذاشت و بر او نماز خواند. در این هنگام جسد مردی از انصار را آوردند و نهادند و پیامبر بر او و حمزه نماز گزارد و جسد آن مرد انصاری را برداشتند و جسدی دیگر آوردند و بدین ترتیب پیامبر (ص) در آن روز هفتاد بار بر حمزه نماز گزارد. احمد بن عبدالله بن یونس از ابوالخوص، از سعید بن مسروق، از ابوالضحی نقل می‌کند که: «در مورد این گفتار الهی که می‌فرماید: و می‌نارید آنان را که در راه خدا کشته

می‌شوند مردگان بلکه ایشان زندگانند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند،^۱ درباره شهیدان احد نازل شده است. همچنین این گفتار الهی که می‌فرماید: از شما شهیدانی می‌گیرد،^۲ درباره ایشان نازل شده است. گوید: در جنگ احد هفتادتن از مسلمانان شهید شدند، چهارتن از مهاجران بودند که عبارت‌اند از حمزة بن عبدالمطلب و مصعب بن عمیر که از قبیله بنی‌عبدالدار است و شماس بن عثمان مخزومی و عبدالله بن جحش اسدی و دیگران از انصار بودند.

وکیع بن جراح از سفیان، از ابوهاشم، از ابومجلز، از قیس بن عباد نقل می‌کند که می‌گفته است: * شنیدم ابوذر سوگند می‌خورد و می‌گفت: این آیات که خداوند می‌فرماید: این دو گروه خصم درباره پروردگارشان جنگ می‌کنند و کسانی که کافر شدند... نا آنجا که می‌گویند... خدای انجام می‌دهد آنچه را اراده کند،^۳ درباره این شش نفر که روز بدر مبارزه کردند، نازل شده است، علی بن ابی‌طالب (ع) و حمزة بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث (از مسلمانان) و عتبه و شیبه پسران ربیع و ولید بن عتبه.

عثمان بن عمر و عبیدالله بن موسی و روح بن عبادة از أسامة بن زید، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کنند که: * چون پیامبر (ص) از احد برگشت شنید که زنان بنی‌عبدالاشهل بر شهیدان خود گریه می‌کنند، فرمود: ولی حمزه گریه کننده‌ای ندارد، گوید: زنان انصار بر در خانه پیامبر (ص) جمع شدند و بر حمزه می‌گریستند، پیامبر (ص) خوابید و چون بیدار شد هنوز آنان می‌گریستند. فرمود: ای وای آنها هنوز این جایند دستور دهید برگردند و پس از امروز دیگر بر شهیدی گریه نکنند.

ابوعامر عبدالملک بن عمرو عقدی از زهیر بن محمد، و عبدالله بن مسلمه بن قعب حارثی از عبدالعزیز بن محمد درآوردی و همگی از شریک بن ابونمر، از عطاء بن یسار نقل می‌کنند که: * پیامبر (ص) چون از جنگ احد فارغ شد از کنار زنان قبیله بنی‌عبدالاشهل عبور فرمود و شنید بر شهیدان خود گریه می‌کنند، پیامبر (ص) فرمود: ولی برای حمزه گریه کننده‌ای نیست. سعد بن معاذ که این سخن را شنید نزد زنان بنی‌عبدالاشهل رفت و

۱. آیه ۱۶۹ سوره سوم - آل عمران - رک: شیخ طوسی، نیان، ج ۳، ص ۴۷، که آیه را در مورد شهدای بدر و احد دانسته است... م.

۲. بخشی از آیه ۱۴۰ سوره سوم - آل عمران - رک: شیخ طوسی، نیان، ج ۱۲، ص ۶۰۲ - م.

۳. آیه ۱۹ سوره بقره و دوم - حج - رک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ قمری، ص ۲۷ - م.

دستور داد که بر در خانه پیامبر (ص) بروند و بر حمزه گریه کنند و چنان کردند و پیامبر (ص) همین که صدای ایشان را شنید فرمود: اینها کیستند؟ گفتند: زنان انصارند. پیامبر (ص) پیش ایشان آمد و فرمود: برگردید که از این پس گریستن نخواهد بود. عبدالمطلب بن عمرو در حدیث خود افزوده است که پیامبر (ص) فرمود: خداوند بر شما و فرزندان و فرزندانزادگان برکت دهد. عبدالله بن مسلمه در حدیث خود افزوده است، خداوند شما و فرزندان و فرزندانزادگان را رحمت فرماید.

محمد بن عبدالله انصاری از محمد بن عمرو، از محمد بن ابراهیم نقل می‌کند که رسول خدا (ص) هنگامی که از احد برمی‌گشت، متوجه گریستن زنان بنی عبدالاشهل بر شهدای خودشان شد. فرمود: ولی حمزه گریه کنندگانی ندارد و چون این موضوع به اطلاع سعد بن معاذ رسید، زنان خاندان خود را روانه کرد تا کنار در مسجد بر حمزه بگریند. عایشه می‌گوید: ما هم رفتیم و همراه آنان به گریستن پرداختیم، در همان حال که می‌گریستیم پیامبر (ص) خوابید و سپس برخاست و نماز عشاء گزارد و دوباره خوابید و ما همچنان می‌گریستیم و چون دوباره بیدار شد، فرمود: دیگر آنان را این جا نبینم، بگویید بازگردند؛ و برای آنان و شوهران و فرزندانشان دعا فرمود و فردا صبح به شدت از گریستن بر شهیدان منع فرمود.

محمد بن اسماعیل بن ابی قُدبک از محمد بن ابی حمید، از ابن منکدر نقل می‌کند: «چون پیامبر (ص) از احد برگشت از کنار قبیله بنی عبدالاشهل عبور فرمود و زنان انصار بر شهدای احد می‌گریستند. فرمود: ولی حمزه گریه کنندگانی ندارد. گوید: گروهی از مردان انصار به زنان خود دستور داده‌اند که بر حمزه گریه کنید. پیامبر (ص) به نماز ایستاد و مدت نمازشان طول کشید. فردای آن روز پیامبر (ص) بر منبر به شدت از نوحه سرایی منع فرمود و گفت: همه زنان ندبه کننده دروغگویند مگر ندبه کننده حمزه.

مسلم بن ابراهیم از حکیم بن سلمان، از محارب بن دثار نقل می‌کند که می‌گفته است: «چون حمزه بن عبدالمطلب کشته شد، مردم بر دیگر کشته‌شدگان شروع به گریستن کردند، پیامبر (ص) فرمود: ولی حمزه گریه کنندگانی ندارد، گوید چون انصار این موضوع را شنیدند به زنان خود دستور دادند بر حمزه بگریند. در این هنگام زنی در حالی که دست بر سر نهاده بود و فریاد و اوپلا می‌کشید آمد، پیامبر (ص) فرمود: کاری را کردی که شیطان به هنگام فرود آمدن به زمین انجام داد. او هم دست بر سر نهاده و زاری می‌کرد، همانا هرکس در

مصیبت موی خود را بکنند یا جامه بر خویشتن بدرد یا لطمه بر روی خود بزنند از ما نیست. عبدالله بن نعیر از زیاد بن منذر، از ابو جعفر حضرت امام محمد باقر (ع) نقل می کند که می گفته است: «فاطمه زهرا (ع) گاهی کنار گور حمزه می آمد و آن را اصلاح و تعمیر می فرمود.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه

نام ابوطالب عبدمناف و نام عبدالمطلب شیبه و نام هاشم عمرو و نام عبدمناف مغیره و نام قُصَی زید است، کنیه مشهور علی (ع) ابو حسن و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف بن قُصَی است، فرزندان علی (ع) عبارت اند از حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری که مادر آنان فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) است، و محمد بن علی که همان محمد اکبر و محمد بن حنفیه است، و مادرش خَوَلَه دختر جعفر بن قیس بن مسلمه بن ثعلبه بن یربوع بن ثعلبه بن الدَّوَل بن حنفیه بن لُجَیم بن صعب بن علی بن بکر بن وائل است، و عبیدالله بن علی که او را مختار پسر ابو عبید در مَدَار کشت، و ابوبکر بن علی که در کربلا همراه برادر خود امام حسین (ع) کشته شد و این دو اولادی نداشته اند و مادرشان لَیْلَى دختر مسعود بن خالد بن ثابت بن ربیع بن سلیم بن جندل بن نهشل بن دارم بن بن مالک بن حَنْظَلَه بن مالک بن زید مناة بن تمیم است. و عباس اکبر و عثمان و جعفر اکبر و عبدالله که همراه حسین بن علی (ع) شهید شدند و مادرشان اُمّ البنین دختر حرام بن خالد بن جعفر بن ربیع بن وحید بن عامر بن کعب بن کلاب است و از ایشان فرزندی باقی نمانده است^۱، و محمد اصغر فرزند علی (ع) که مادرش کنیز بود و او همراه حسین (ع) شهید شد و یحیی و عون پسران علی (ع) که مادرشان اسماء دختر عُمَیْس و از قبیله خثعم است، و عمر اکبر و رفیه دختر علی (ع) که مادرشان صُهَبَاء است که همان ام حبیب دختر ربیع بن بُجَیْر بن عبد بن علقمه بن حارث بن عتبه بن سعد بن زُهَیْر بن جُشَم بن بکر بن جُبَیْب بن عمرو بن غنم بن تغلب بن وائل

۱. مقداره لغت ایرانی است و منطقه ای در ناحیه دشت میشان خوزستان است؛ رکن: باقرت حموی، معجم البلدان، ج ۷، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۳۳۳. م.

۲. در چند سطر بعد ملاحظه خواهد فرمود که از حضرت عباس (ع) فرزندی باقی مانده اند. م.

است، او اسیری بود که چون خالد بن ولید به بنی تغلب در ناحیه عین التمر^۱ حمله برده بود اسیر شده بود، و محمد اوسط پیر علی (ع) که مادرش اُمّامَة دختر ابوالعاص بن ربیع بن عبدالمعزی بن عبدشمس بن عبدمناف است، مادر امامه، زینب دختر رسول خدا (ص) است و مادر زینب، خدیجه دختر خویلد است، و اُمّ الحسن دختر علی (ع) و زَمَلَة کبری که مادرشان ام سعید دختر عروه بن مسعود بن معتب بن مالک ثقفی است، و ام هانی و میعونه و زینب صفری و رمله صُغری و ام کلثوم صُغری و فاطمه و امامه و خدیجه و ام الکرام و ام سلمه و ام جعفر و جمانه و نفیسه دختران علی (ع) که مادران ایشان کنیزان مختلف بوده اند، دخترکی از علی (ع) در خردسالی درگذشته که نامش را برای ما ضبط نکرده اند و مادرش مُحَبَّابَة دختر امر و القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن عُلیْم از قبیله کلب است، این دخترک در خردسالی گاهی به مسجد می آمد و چون به او می گفتند: دایه های تو کیستند؟ می گفت: وع وع و مقصودش قبیله کلب بود. بنابراین فرزندان علی (ع) چهارده پسر و نوزده دخترند و نسل آن حضرت از پنج تن از پسرانش باقی مانده که عبارت اند از حسن و حسین و محمد بن حنفیه و عباس و عمر، محمد بن سعد می گوید: در نظر ما فقط کسانی علوی هستند که از نسل ایشان باشند.^۲

اسلام و نماز علی (ع)

وکیع بن جراح و یزید بن هارون و عفان بن مسلم همگی از شعبه، از عمرو بن مُرّة، از ابو حمزه که از موالی انصار بوده است، از زید بن اَرْقَم نقل می کنند که می گفته است: «نخستین شخص که همراه رسول خدا ایمان آورد و مسلمان شد علی (ع) بود، عفان بن مسلم می گوید: و همو نخستین کس بود که نماز گزارد.

واقدی از ابراهیم بن نافع و اسحاق بن حازم، از ابونجیح، از مجاهد نقل می کنند که می گفته است: «نخستین کس که نماز گزارد علی (ع) بود و در آن هنگام ده سال داشت. واقدی از عمرو بن عبدالله بن عتیبه، از عماره بن غزیه، از محمد بن عبدالرحمن بن زراره نقل می کند: «علی (ع) در حالی که نه سال داشت مسلمان شد.

۱. عین التمر، شهری نزدیک انبار در عرب کوفه است، رکن: یاقوت، معجم البلدان، ج ۷، ص ۲۵۳-م.

۲. مفصود نوادگان پیری امیرالمؤمنین علی (ع) است نه نوادگان دختری. - م.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب نقل می کند: * علی (ع) را رسول خدا هنگامی که به اسلام فرا خواند نه سال داشت، حسن بن زید می گفته است کمتر از نه سال هم گفته اند و علی (ع) هیچ گاه در کودکی خود هم بت پرستی نکرده است.

یزید بن هارون و ابوداود سلیمان طیالسی از شعبه، از سلمة بن کهیل، از حبه عرنی نقل می کند که می گفته است: * از علی (ع) شنیدم می گفت: من نخستین کس هستم که اسلام آوردم و نماز گزاردم.

یحیی بن حماد بصری از ابو عوانه، از ابویلج، از عمرو بن میمون، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: * نخستین کس که پس از خدیجه مسلمان شده علی (ع) است. واقدی می گوید: از لحاظ اصحاب ما این مسأله مورد اتفاق است که نخستین کس از اهل قبله که دعوت رسول خدا (ص) را پذیرفت خدیجه دختر خویلد بود و پس از او درباره سه شخص اختلاف است که کدام یک نخست مسلمان شده اند و ایشان ابوبکر و علی (ع) و زید بن حارثه اند و صحیح تر روایت در مورد عمر علی (ع) به هنگام اسلام یازده سال است. واقدی از عبدالله بن محمد، از پدرش، از عبیدالله بن ابی رافع، از علی (ع) نقل می کند که می گفته است: * چون پیامبر (ص) برای هجرت به مدینه بیرون رفت دستور فرمود من پس از ایشان در مکه باقی بمانم و وداعی را که از مردم پیش ایشان بود پس بدهم و به همین جهت به امین موسوم بود. علی (ع) می گوید: سه روز در مکه ماندم و فقط یک روز پنهان بودم و سپس آشکار شدم و از مکه بیرون آمدم و راهی را که پیامبر (ص) رفته بود پیش گرفتم و به قبیله بنی عمرو بن عوف رسیدم و پیامبر آن جا متوقف بود و به خانه کلثوم بن هدم که پیامبر (ص) هم همان جا بود وارد شدم.

واقدی از عاصم بن سُوید که از قبیله بنی عمرو بن عوف است، از قول محمد بن عمارة بن خزیمه بن ثابت نقل می کند: * علی (ع) روز پانزدهم ربیع الاول به قباء رسید و پیامبر (ص) هم همان جا بود و هنوز نرفته بود.

واقدی از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع)، از قول پدرش نقل می کند که می گفته است: * چون پیامبر (ص) به مدینه آمد پیش از جنگ بدر میان مهاجران و انصار عقد برادری بست و این برادری بر مبنای حق و برابری بود و پیامبر (ص) میان خود و علی (ع) عقد برادری بست.

محمد بن اسماعیل بن ابی قدیك از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی، از پدرش نقل می‌کند: * چون پیامبر (ص) میان اصحاب خود عقد برادری بست، دست بر دوش علی (ع) نهاد و فرمود: تو برادر منی من از تو و تو از من ارث می‌بریم و چون احکام میراث نازل شد، این احکام قطع شد.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش، همچنین واقدی از عبدالله بن جعفر، از ابی عون و سعد بن ابراهیم، همچنین از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن ابی قتاده نقل می‌کند که می‌گفته‌اند: * پیامبر (ص) میان علی (ع) و سیل بن حنیف عقد برادری بست. واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش نقل می‌کند: * روز جنگ بدر علی (ع) با مستی بر سفید بر خود نشان زده بود.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید بن ابی عروبه، از قتاده نقل می‌کند که می‌گفته است: * علی بن ابی طالب (ع) در جنگ بدر و در هر جنگ که شرکت داشت پرچمدار رسول خدا (ص) بود.

گفتار پیامبر (ص) به علی (ع) که آیا خشنود نیستی منزلت تو نسبت به من چون منزلت هارون به موسی (ع) باشد جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود^۱

واقدی می‌گوید: * علی (ع) از آنان بود که در جنگ احد هنگامی که مردم گریختند پایداری کرد و همراه پیامبر (ص) باقی ماند و تا پای جان و مرگ با پیامبر (ص) بیعت کرد و رسول خدا (ص) او را به فرماندهی صد پیاده به سره‌ای به ناحیه فدک و بنی سعد گسیل فرمود. روز فتح مکه هم یکی از پرچمهای سه گانه مهاجران به دست علی (ع) بود. همچنین پیامبر او را به سره‌ای به فلس و قبیله طی و هم به یمن فرستاد و در هیچ یک از جنگهای رسول خدا از شرکت در آن خودداری نکرد مگر در جنگ تبوک که پیامبر (ص) او را در مدینه برای مواظبت از خانواده‌اش گماشت.

۱. برای اطلاع بیشتر از منابع اهل سنت که این گفتار حضرت ختمی مرتب در آنها آمده است مراجعه کنید به استاد دانشمند سید مرتضی حسی فیروزآبادی. فضائل الخمسة من الصحاح السته، ج ۱، چاپ سوم، بیروت، ۱۹۷۳ میلادی، صفحات ۳۱۸-۲۹۹. م.

فضل بن دُکین از فضل بن مرزوق، از عطیه، از ابوسعید نقل می‌کرد: «پیامبر (ص) در جنگ تبوک علی (ع) را برای مواظبت از خانواده‌اش در مدینه گماشت، برخی از مردم گفتند علت اصلی آن است که پیامبر (ص) از همراهی علی با او خوشحال نیست و چون این موضوع به اطلاع علی (ع) رسید برای پیامبر نقل کرد و رسول خدا فرمود: ای پسر ابوطالب آیا راضی نیستی که منزلت تو نسبت به من چون منزلت هارون نسبت به موسی باشد.

فضل بن دُکین از فطربن خلیفه، از عبدالله بن شریک نقل می‌کند که می‌گفته است از عبدالله بن رقیم کنانی شنیدم که می‌گفت: «به مدینه آمدم و سعد بن مالک را دیدیم. سعد می‌گفت: چون پیامبر (ص) به جنگ تبوک رفت علی (ع) را در مدینه گماشت، علی (ع) به پیامبر گفت: خود بیرون می‌روید و مرا در مدینه می‌گمارید؟ فرمود: آیا خوشنود نیستی که منزلت تو نسبت به من چون منزلت هارون نسبت به موسی (ع) باشد جز اینکه پس از من پیامبری نیست.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است: «به سعد بن مالک گفتم: می‌خواهم درباره حدیثی از تو سؤال کنم ولی حرمت تو را نگه می‌دارم و بیم دارم، گفت: ای برادرزاده چون دانستی که من چیزی را می‌دانم از من پیرس و خشمت فروگذار، گفتم: گفتار رسول خدا (ص) به علی (ع) هنگامی که او را در مدینه باقی گذارد و خود به جنگ تبوک رفت چیست؟ گفت: علی (ع) به پیامبر گفت: آیا مرا در مدینه میان از کارافتادگان و زنان و کودکان می‌گذاری، و پیامبر فرمود: آیا خوشنود نیستی که منزلت تو نسبت به من چون منزلت هارون به موسی باشد، و علی (ع) شتابان به مدینه برگشت و گویی هم اکنون غباری را که در اثر حرکت او ساطع می‌شد می‌بینم. حماد بن سلمه در حدیث خود فقط گفته است که علی (ع) شتابان بازگشت.

رُوح بن عبادة از عَون، از میمون، از براء بن عازب و زید بن ارقم نقل می‌کند: «هر دو می‌گفته‌اند که چون جنگ تبوک پیش آمد. پیامبر (ص) به علی بن ابی طالب فرمود: چاره‌ای نیست از آنکه تو یا من در مدینه باقی بمانیم و پیامبر (ص) علی (ع) را در مدینه باقی گذاشت و چون پیامبر (ص) برای جنگ حرکت کرد گروهی از مردم گفتند پیامبر (ص) علی را برای اینکه از او ناخوشایندی دیده بود در مدینه باقی گذاشت و چون این موضوع به اطلاع علی (ع) رسید از پی پیامبر روان شد تا به حضور ایشان رسید. پیامبر فرمود: چه چیزی موجب شد که بیایی؟ گفت: مطلبی نیست جز اینکه شنیده‌ام برخی از مردم گفته‌اند که شما

چون کار ناخوشابندی از من دیده‌ای مرا در مدینه گذاشته‌ای، پیامبر (ص) خندید و فرمود: ای علی آبا خشنود نیستی که نسبت به من چون هارون به موسی باشی جز اینکه تو پیامبر نیستی، گفت: چرا و پیامبر فرمود: این چنین است.

رُوح بن عباد^۱ از بسطام بن مُسلم، از مالک بن دینار نقل می‌کند که می‌گفته است: * به سعید بن جبیر گفتم: چه کسی پرچمدار رسول خدا بود؟ گفت: حواست کجا است، سعید جهنی به من گفت: برایت می‌گویم معمولاً در طول راه پرچم پیامبر را ابن مُیسرة غیبی می‌برد و چون جنگ شروع می‌شد علی بن ابی طالب آن را می‌گرفت.

صفات ظاهری علی بن ابی طالب علیه السلام

یزید بن هارون از اسماعیل بن ابی خالد، از شعبی نقل می‌کند که می‌گفته است * علی (ع) را دیدم که دارای ریش پهنی بود آن چنان که میان شانه‌هایش را گرفته بود و سرش کم مو بود و فقط چند تار موی داشت.

فضل بن دکین از یونس بن ابی اسحاق، از قول پدرش ابواسحاق نقل می‌کند که می‌گفته است * علی (ع) را دیدم و پدرم گفت: برخیز و امیر المؤمنین را بنگر، برخاستم و او را دیدم، ریش او پهن بود و هرگز ندیدم خضاب کند.

مؤمل بن اسماعیل و قبیصة بن عقبه از قول سفیان، از ابواسحاق نقل می‌کردند که می‌گفته است * علی (ع) را دیدم که موهای ریش و سرش سپید بود.

فضل بن دکین از شریک، از ابواسحاق نقل می‌کند که می‌گفته است * پدرم مرا بلند کرد تا علی (ع) را ببینم، او را دیدم که موی ریش او سپید و سرش کم مو بود.

فضل بن دُکین از شریک، از جابر، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است * کودکت بودیم و علی (ع) ما را از میدان دور می‌کرد، درحالی که موهای سر و ریش او سپید بود.

فضل بن دُکین از زهیر، از ابواسحاق نقل می‌کند که می‌گفته است * روز جمعه‌ای هنگام نیمروز با علی (ع) نماز جمعه گزاردم، موهای ریش او سپید و موهای سرش از

۱. رُوح بن عباد، از محدثان بزرگ قرن دوم و آغاز قرن سوم هجری و بصری و درگذشته ۲۰۵ هجری است. گروه زیادی از بزرگان چون احمد بن حنبل از او مکرر حدیث نقل کرده‌اند. رک: ذهبی، میزان الاعتدال چاپ علی محمد بجاوی مصر، چاپ اول، ۱۹۶۳ میلادی، ذیل شماره ۲۸۰۲ - م.

دو طرف آویخته بود.

واقدی از ثوری، و اسرائیل و شیبانی و قیس از ابواسحاق نقل می کنند که می گفته است: * علی (ع) را دیدم در حالی که موهای سر و ریش او سپید بود.

شهاب بن عباد عبیدی از ابراهیم بن حمید، از اسماعیل بن عامر نقل می کند که می گفته است: * هرگز مردی را ندیدم که ریش او چون علی (ع) پهن باشد. میان دوشانه اش را انباشته و سپید بود.

فضل بن دُکین و عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب، از قول ابوهلال، از سواده بن حنظله قشیری نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) را دیدم که ریش او زرد بود.

عبدالله بن ثُمیر و اسباط بن محمد از اسماعیل بن سلمان ازرق، از ابو عمر بزاز، از محمد بن حنفیه نقل می کنند که می گفته است: * علی (ع) یک بار با حنا خضاب بست و دیگر آن کار را رها فرمود.

وهب بن جریر بن حازم از قول پدرش، از ابورجاء نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) را دیدم در عین حال که جلو سرش موی نداشت سر و چهره اش چنان پرموی بود که گویی پوست گوسپند بر سر خود پیچیده است.

عفان بن مسلم از ابو عوانه، از مغیره، از قدامه بن عتاب نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) دارای شکم ستبر و شانه های فراخ و عضلات بازوی ورزیده و در عین حال ساعد کشیده و ظریف بود و همچنین در عضلات و ساق پایش همان حال مشاهده می شد. یک روز زمستانی او را دیدم خطبه می خواند پیراهنی پشمینه برتن داشت و دو ازار فطری و عمامه ای کتانی از همین نوع که در شهر شما بافته می شود.

فضل بن دُکین از رزام بن سعد ضَبّی نقل می کند که می گفته است: * از پدرم شنیدم که علی (ع) را چنین توصیف می کرد که مردی میانه بالا و شانه ستبر و دارای ریش بلند بود. رنگ چهره اش چنان بود که از دور می گفتمی سیه چرده است و چون از نزدیک او را می دیدی به گندم گونی از سیه چردگی نزدیکتر بود.

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة نقل می کند که: * از ابو جعفر محمد بن علی [حضرت باقر (ع)] پرسیدم: صفات ظاهری علی (ع) چگونه بود؟ گفت: سیه چرده بود و چشمهایش درشت و مشکمی و شکم آن حضرت ستبر و جلو سرش بدون مو و در عین حال به کوتاه قامتی نزدیکتر بود.

عمر بن عاصم از همام بن بحیی، از محمد بن جحادة، از قول ابوسعید کرباس فروش نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) روزها به بازار می آمد و به مردم سلام می داد و چون او را می دیدند می گفتند (بوذ اشکب آمد!) و به علی (ع) گفتند ایشان می گویند شکمت بزرگ و ستر است با محبت می فرمود: بالای آن علم و پایین آن طعام است.

عبدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از عامر نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) را دیدم و سر و ریش او چندان سپید بود که گویی پنبه است.

فضل بن دکین از سلمة بن رجاء تمیمی، از ابوالحجاج مدرک نقل می کند که می گفته است: * در دو چشم علی (ع) اثر سر مه دیدم.

یزید بن هارون از هشام بن حسان، از ابورضی قیسی نقل می کند که می گفته است: * چه بسا علی (ع) را می دیدم که برای ما خطبه می خواند ازار داشت و ردایش را بر خود نمی پیچید و عمامه هم بر سر داشت و موهای سینه و شکمش دیده می شد.

لباس علی علیه السلام

وکیع از ابو مکین، از ابوامیه خالد نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) را دیدم در حالی که ازارش تا زانوانش بود.^۲

یعلی بن عبید و عبدالله بن نمبر از أجلع، از عبدالله بن ابی هذیل نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) را در حالی دیدم که پیراهنی بافت ری بر تن داشت و چنان ژنده بود که اگر آستین آن را می کشید تا سر ناخن می رسید و چون رها می کرد به نیمه ساعدش می رسید، عبدالله بن نمیر می گوید: به نیمه بازویش می رسید.

وکیع بن جراح از علی بن صالح، از ابو محمد عطاء نقل می کند که می گفته است: * بر تن علی (ع) پیراهنی از این کرباسهای ناشسته دیدم.

ابوضمیرة انس بن عیاض لیشی از محمد بن ابی بحیی، از ابوالعلاء آزاد کرده اسلمی ها نقل می کند که می گفته است: * علی (ع) را دیدم که ازار خودش را بالاتر از ناف می بست.

وکیع بن جراح از سفیان، از عمرو بن قیس نقل می کند: * بر تن علی (ع) ازاری وصله دار

۱. در متن همچنین است. - م.

۲. این گروه حمام پوشیدن نشانه فروتنی بوده است، برخلاف آنکه دامن به زمین کشانده شود. - م.

دیده شد و چون از او پرسیدند، فرمود: این جامه قلب را فروتن می‌کند و مؤمن هم از آن پیروی می‌کند.

فضل بن دکین از حزین جرموز، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * علی (ع) را دیدم که از دارالخلافه بیرون آمد، درحالی که دو جامه قطری بر تن داشت. ازاری که تا نیمه ساق پایش بود و ردایی که کمرش را بسته و نزدیک ازارش بود و همراه او تازیانه‌اش بود که در بازارها حرکت می‌کرد و کسبه را دستور می‌داد از خدا بپرهیزند و نیکو معامله کنند و می‌فرمود: «تمام کنید پیمان‌ها و ترازو را» و می‌گفت بر گوشت ندمید (باد مکنید).

فضل بن دکین از سعید بن عقیب، از علی بن ربیعہ نقل می‌کند که می‌گفته است: * علی (ع) را درحالی دیدم که دو برد قطری بر تن داشت.

فضل بن دکین از حمید بن عبدالله بن اصم نقل می‌کند که می‌گفته است: * از فروخ آزاد کرده‌ی خاندان اشتر شنیدم که می‌گفت: درحالی که کودک بودم علی (ع) را در محله بنی دیوار دیدم فرمود: مرا می‌شناسی؟ گفتم: آری تو امیرالمؤمنینی. فروشنده دیگری آمد به او گفت: مرا می‌شناسی؟ گفتم: نه. پیراهنی کهنه و ارزان از او خرید و آن را پوشید. آستین پیراهن را کشید و تا سر انگشتانش رسید به فروشنده فرمود: کمی آن را کوتاه کن و چنان کرد و فرمود: سپاس خداوندی را که بر علی بن ابی طالب جامه پوشاند.

فضل بن دکین از ابوسلیمان ایوب بن دینار مکیب، از قول پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * علی (ع) را در حالی که در بازار راه می‌رفت دیدم که ازاری بر تن داشت که تا نیمه ساقهای پایش می‌رسید و بُردی هم بر دوش خود افکنده بود. گوید: گاهی هم بر تن او دو برد نجرانی می‌دیدم.

فضل بن دکین از عبدالجبار بن مغیره ازدی، از قول ام‌کثیره نقل می‌کند که می‌گفته است: * علی (ع) را دیدم درحالی که چوبدستی در دست داشت و ردایی از کنف و پیراهن و ازاری کرباسی بر تن داشت که ازار و پیراهنش تا نیمه ساقهای پایش بود.

خالد بن مخلد از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند: * علی (ع) درحالی که تازیانه به دست داشت در بازار می‌گشت. پیراهنی کتفی برای او آوردند که چون آن را پوشید آستین آن بلند بود. دستور فرمود کوتاه کردند آن چنان که

اندازه شد، و دوباره تازیانه را به دست گرفت و در بازار شروع به گشت کرد.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند: «علی (ع) پیراهنی کنفی به چهاردرم خرید و خیاطی آمد و آستین پیراهن را که بلند بود تا پشت دست کوتاه کرد.

فضل بن دکین از زهیر بن معاویه، از جابر، از هرمز نقل می‌کند که می‌گفته است: «علی (ع) را دیدم درحالی که عمامه‌ای سیاه بر سر بسته بود و من نفهمیدم کدام سوی آن طولانی‌تر است آیا سمت جلو یا پشت عمامه.

همچنین فضل بن دکین از شریک، از جابر، از آزاد کرده جعفر (ع) که نامش هرمز بود نقل می‌کند که گفته است: «علی (ع) را دیدم که عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و آن را از جلو و از پشت سرش آویخته بود.

وکیع بن جراح از ابوالعبس عمرو بن مروان، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «بر سر علی (ع) عمامه سیاهی دیدم که آن را از پشت سر آویخته بود.

همین راوی از اعمش، از ثابت بن عبید، از ابوجعفر انصاری نقل می‌کند که می‌گفته است: «روزی که عثمان کشته شد علی (ع) را دیدم که عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و در محل سایبانی که برای زنان بود نشسته بود و می‌گفت: از این پس وای و بدبختی برای شما خواهد بود.

عبیدالله بن موسی از علی بن صالح، از ابومحمد عطاء نقل می‌کند که می‌گفته است: «علی (ع) را دیدم از در کوچک بیرون آمد و در آغاز روز که آفتاب بلند برآمده بود، دو رکعت نماز گزارد. پیراهنی کرباسی کسکری^۱ بر تن داشت که بلندی آن تا بالاتر از قوزک پایش بود و آستینهایش تا حدود انگشتان دستش بود و کرباس پیراهنش نشسته بود.

شب کلاه و خاتم و انگستری و نقش خاتم علی علیه السلام

عبدالله بن محمد بن ابی شیبه از عبدالسلام بن حرب، از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة، از ابراهیم بن عبدالله بن حُتَین، از ابن عباس از علی (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است

۱. کُشکَر، نام دیگر دولاب و از دمکده‌های ری است. رک: ترجمه تفویم البلدان، چاپ نیادفرهنگ، تهران، ۱۳۴۹ خورشیدی، ص ۶۹۵. م.

« پیامبر (ص) به من فرمود: هنگامی که پارچه و برد گشاد داشتی آن را بر شانه و تمام بدنت پیچ و هرگاه کم و تنگ بود آن را به کمرت استوار کن (به صورت لنگ از آن استفاده کن). فضل بن دکین از حسن بن صالح، از ابو حیان نقل می‌کند که می‌گفته است: « شب کلاه علی (ع) از پارچه لطیفی بود.

محمد بن ربیعۃ کلایی از کیسان بن ابی عمر، از یزید بن حارث بن بلال فزاری نقل می‌کند که می‌گفته است: « بر سر علی (ع) شب کلاه سپید مصری دیدم. معن بن عیسی از ابان بن قطن، از محمد بن عبدالرحمن بن ابی ثعلبی نقل می‌کند: « علی (ع) انگشترش را در دست چپش می‌کرد.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد بن علی (ع)، از پدرش نقل می‌کند: « علی (ع) در دست چپ خود انگشتر می‌کرد.

عمرو بن عاصم کلایی از معمر، از پدرش، از ابواسحاق شیبانی نقل می‌کند که می‌گفته است: « نقش انگشتری علی بن ابی طالب (ع) را در صلح با اهل شام دیدم که «محمد رسول الله» بود.

حسن بن موسی آشیب و عمرو بن خالد مصری از زهیر، از جابر جعفی، از محمد بن علی (ع) نقل می‌کند: « نقش انگشتری علی (ع) «الله الملک» بوده است.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از محمد بن علی (ع) هم همین‌گونه روایت کرده است.

مالک بن اسماعیل نهدی از جعفر بن زیاد، از اعمش، از ابو ظبیان نقل می‌کند: « علی (ع) نزد ما آمد در حالی که ازاری زرد و ردایی سیاه پوشیده بود که شبیه بزنگان است.^۱

کشته شدن عثمان بن عفان و بیعت با علی بن ابی طالب (ع)

گفته‌اند، چون عثمان روز جمعه هجدهم ذیحجه سال سی و پنج کشته شد، فردای آن روز با علی (ع) به خلافت بیعت کردند، طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن

۱. بزنگان، که به صورتهای مختلف ضبط شده است نوعی پارچه خشن مخلوط از پشم و موی بز است، برای اطلاع بیشتر، رکت: دزی، فرهنگ البه مسلمانان، ترجمه آقای حسینی هروی، تهران، ۱۳۵۹. ص.م.

نفیل و عمار یاسر و أسامة بن زید و سهل بن حنیف و ابویوب انصاری و محمد بن مسلمة و زید بن ثابت و خزیمه بن ثابت و تمام اصحاب پیامبر (ص) و دیگر کسانی که در مدینه بودند با او بیعت کردند.

بعدها طلحه و زبیر مدعی شدند که به زور و اجبار بیعت کرده‌اند و به مکه رفتند که عایشه هم آنجا بود، و سپس همراه عایشه به بصره رفتند و شروع به خون‌خواهی عثمان کردند، و این خبر به اطلاع علی (ع) رسید و از مدینه به سوی عراق حرکت کرد و سهل بن حنیف را به جانشینی خود در مدینه گماشت و سپس برای او نوشت که ابو حسن مازنی را به مدینه بگمارد و خود به علی (ع) ملحق شود.

علی (ع) در ذوقار^۱ فرود آمد و عمار بن یاسر و حسن بن علی (ع) را به کوفه فرستاد و درخواست فرمود که به یاری او بشتابند و آنان آمدند و علی (ع) همراه ایشان به بصره رفت و با طلحه و زبیر و عایشه و همراهان ایشان برخورد که از اهل بصره و دیگر قبایل بودند، و این برخورد که همان جنگ جمل است در جمادی‌الآخره سال سی و ششم هجری بود. علی (ع) بر آنان پیروز شد و طلحه و زبیر کشته شدند و شمار کشته‌شدگان به سیزده هزار تن رسید و علی (ع) پانزده شب در بصره توقف کرد و آن‌گاه به کوفه مراجعت فرمود.

علی (ع) و معاویه و جنگ میان آن دو و موضوع حکمیت

علی (ع) به قصد جنگ با معاویه بن ابی سفیان و همراهان او به سوی شام حرکت کرد و چون این خبر به معاویه رسید همراه مردم شام بیرون آمد و در صفر سال سی و هفتم در صفین رویارو شدند و مدتی جنگ کردند و از همراهان علی (ع) عمار یاسر و خزیمه بن ثابت و ابو عمره مازنی کشته شدند. و مردم شام از روی مکر و فریب قرآنها را برافراشتند و این به اشاره و راهنمایی عمرو بن عاص بود که از همراهان معاویه بود. در نتیجه مردم ادامه جنگ را خوش نداشتند و به صلح دعوت کردند و دو حکم برگزیدند. علی (ع) به حکمیت ابو موسی تن درداد و معاویه، عمرو بن عاص را حکم ساخت و نامه‌ای میان خود نوشتند که پس از یک سال در آذرح^۲ جمع شوند و در کار امت تصمیم بگیرند. مردم پراکنده شدند.

۱. نام حایب میان کوفه و واسط و به واسط نزدیکتر است، رک: ترجمه تفویم البلدان، ص ۳۲۹-م.

۲. آذرح، نام شهرکی از توابع سراق در شام است، رک: باقرت حموی، معجم البلدان، ج ۱، چاپ مصر، ص ۱۶۰-م.

معاویه در حالی به شام برگشت که مردم نسبت به او الفت و حالت تسلیم و انقیاد داشتند و علی (ع) در حالی به کوفه برگشت که مردم اختلاف و دغل کاری داشتند و خوارج که برخی از اصحاب او بودند بر آن حضرت خروج کردند و می گفتند: حکمی جز خدا نیست.^۱ و در منطقه خَزْرَاء^۲ اردو زدند و به همین مناسبت هم به حروریه معروف شده اند. علی (ع) عبدالله بن عباس و کسان دیگری را پیش آنان فرستاد که با آنها مباحثه و گفتگو کردند و گروه زیادی از آنان از عقیده خود برگشتند جمعی هم در رای خود پایدار ماندند و به نهر روان رفتند و راه را بستند و متعرض مسافران شدند و عبدالله بن خَتَّاب بن اَرت را کشتند و ناچار علی (ع) به سوی ایشان رفت و جنگ کرد و گروهی از ایشان از جمله ذوالثدیه^۳ را کشت. و این در سال سی و هشتم بود. سپس علی (ع) به کوفه برگشت و همواره تا روزی که شهید شد از خوارج بر آن حضرت بیمناکه بودند.

مردم در شعبان سی و هشت در اذرح جمع شدند و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و برخی دیگر از اصحاب رسول خدا هم جمع شدند، عمرو بن عاص ابوموسی را وادار به سخن کرد و او نخست علی (ع) را از خلافت خلع کرد آن گاه عمرو عاص سخن گفت و معاویه را به حکومت تثبیت کرد و با او بیعت کرد و مردم متفرق شدند.^۴

عبدالرحمن بن مُلْجَم مرادی و بیعت علی و رد کردن آن حضرت بیعت او را و گفتار علی (ع) که همانا ریش من از خون سرم خضاب خواهد شد و تمثیل جستن علی (ع) به شعر و کشتن عبدالرحمن علی علیه السلام را و چگونگی کشته شدن عبدالرحمن به دست حسین بن علی (ع) و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه

ابونعیم فضل بن دکین از فطربن خلیفه، از ابوالطفیل نقل می کند: علی علیه السلام مردم را به

۱. با آنکه مشهور آن است که لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ شعار خوارج بوده است این ضبط محمد بن سعید قابل دقت است و شاید صحیح تر باشد.

۲. خَزْرَاء دهکده ای نزدیک کوفه است، باقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۵۶. م.

۳. لقب مردی است که دارای پستان بسیار بزرگ بوده است.

۴. برای اطلاع بیشتر از جنگهای جمل و صفین و خوارج باید به کتابهای دیگر چون الحمل مفید و ولعة صفین نصرین مزاحم و مروج الذهب سعودی و تاریخ طبری و نهاية الارب نویری مراجعه کرد. م.